

به ایندست موجب عقوبتیم یاد قیامت بابینا
 برآیند تا در روزی بیکان سرسارنقوم
قطعه روی برخاک عجز میکنم بهر سحر
 که بادی آید ای که بر کز فراموشت نکند
 بهجت از بنده بادی آید **حکایت**
 دزدی بخانه پارسای درآمد و چندانگ
 چیزی جست نیافت دل تنگ شد پارسا
 خبر شد کجایی که بر آن خفته بود بر داشت
 و بر هر کدو در زرا انداخت تا محروم نشود
قطعه شنیدم که مردان راه خلد در شمشاد
 نگرند تنگ تراکی بسته شود این مقام که
 بادوستانت خلافتت و چند **حکایت**
 مودت اهل صفاجه در هر روزی وجه در قفا
 نه چنانک در بهت عیب گیرند و در بهت
 بمانند **قطعه** در هر بر جو کوفند سلیم و زلفا
 عجب که در مردم خواران که عیب در کرات بیستی
 آرد و شترهای کمان عیب تو بیستی در کرات
 حواله

خواهد بود بر آن **حکایت** تن چندان
 مردان کمان متفق سیاحت بودند
 و هر یک را حج و راحت خواستند که
 ملافتت کم موافقت نکردند کفتم از گرم
 اخلا و بنزرا کانه بدیجست روی
 از صاحبیت میکنان تا فتنه و فاند
 در بیخ داشتند که من پارسا ترا باستم
 نه پارسا حاضر یکی از راه سیاه گفت ازین
 سخن که شنیدید حال تنگ ملایر که درین
 چند روز در زردی بصورت صالحان
 برآمد و خود را در سبک صحبت ماستظم
 کرد از آن جا که سلامت حال در روزی است
 کمان فضولش بنهادند و پارسا قبول
 کردند **بیت** ظاهر حال عارفان در وقت
 این قدر پس را و جگر خلقت در عمل
 کوشی و هر چه خواهی بوشی تا جگر بهرین
 و علم برادوشی از غل غل بشیرم را باید بود
 حاکم در روی نازدین بهرین نازدین
 حاکم در روی نازدین بهرین نازدین

صورت

حکایت